

Islamic Knowledge and Insight

A Comparative Study of the Interpretive Methods of Allameh Tabatabaei and Fakhr al-Din al-Razi with a Focus on the Miraculous Nature of the Qur'an

1. Moharram Abbasi: Department of Quran and Hadith, Ka.C., Islamic Azad University, Karaj, Iran

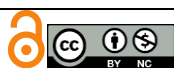
2. Mohammad Hassan Borhanifar*: Department of Theology and Philosophy, Ka.C., Islamic Azad University, Karaj, Iran. (Email: borhanifar12@kiau.ac.ir)

3. Faizollah Akbari Dastak: Department of Quran and Hadith, Ka.C., Islamic Azad University, Karaj, Iran

Abstract

The issue of the Qur'an's miraculous nature (*i'jāz al-Qur'ān*) is one of the most significant topics in Qur'anic sciences and Islamic theology, holding a central place in establishing the prophethood of the Prophet of Islam. However, what bears fundamental importance is the manner in which this miraculous nature has been understood and interpreted within the exegetical tradition of Islam. As one of the foundational theological and Qur'anic concepts, *i'jāz* has drawn attention not only from linguistic and rhetorical perspectives but also from epistemological, philosophical, and interpretive dimensions. Two of the most prominent exegetes who have engaged deeply with this issue are Imam Fakhr al-Din al-Razi, the eminent Sunni theologian and exegete, and Allameh Muhammad Husayn Tabatabaei, one of the most distinguished Shi'a scholars and commentators of the Qur'an. This study, based on a descriptive-analytical and comparative approach, examines the interpretive methods of Fakhr al-Razi and Tabatabaei with a focus on their methodological principles in explaining the miraculous nature of the Qur'an. The comparison emphasizes the logic underlying their interpretive methodologies, their epistemological foundations, and their respective approaches to the concept of *i'jāz*. The primary aim is to extract the intellectual and exegetical frameworks of each scholar regarding the Qur'an's miraculous nature and to analyze how their theological, philosophical, and interpretive orientations influenced their explanation of *i'jāz* in their works. The findings indicate that Fakhr al-Razi, in his *Tafsir al-Kabir* (The Great Commentary), approaches the subject from a theological perspective, exploring *i'jāz* through discussions such as the possibility of imitation (*mu'āraḍah*), eloquence (*balāghah*), and divine omniscience. His method is analytical, argumentative, and characterized by the inclusion of multiple viewpoints. In contrast, Allameh Tabatabaei, the philosopher-exegete of the modern era and a representative of the rationalist Shi'a school, in his *al-Mizān fī Tafsir al-Qur'ān*, while elucidating the various dimensions of *i'jāz*, pays special attention to the inner structure and conceptual coherence of the verses. He perceives the Qur'an's miraculous nature not merely at the level of expression and language but also in its layers of meaning, guidance, and intellectual system. Moreover, Tabatabaei treats *i'jāz* as a semantic and guiding system rather than a purely theological construct, whereas Fakhr al-Razi, adopting a dialectical and persuasive approach, seeks to affirm *i'jāz* within the framework of theological argumentation.

Keywords: Allameh Tabatabaei, Fakhr al-Din al-Razi, Qur'anic Exegesis, Qur'an's Miraculous Nature (*I'jāz al-Qur'ān*), Interpretive Methodology



How to cite: Abbasi, M., Borhanifar, M. H., & Akbari Dastak, F. (2026). A Comparative Study of the Interpretive Methods of Allameh Tabatabaei and Fakhr al-Din al-Razi with a Focus on the Miraculous Nature of the Qur'an. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(3), 1-13.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 04 July 2025

Revise Date: 13 October 2025

Accept Date: 21 October 2025

Initial Publish: 25 October 2025

Final Publish: 23 September 2026

معرفت و بصیرت اسلامی

مقایسه روش تفسیری علامه طباطبایی و امام فخر رازی با محوریت اعجاز قرآن

۱. محرم عباسی: گروه قرآن و حدیث، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

۲. محمدحسن برهانی فر*: گروه الهیات و فلسفه، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. (پست الکترونیک: borhanifar12@kiau.ac.ir)

۳. فیض الله اکبری دستک: گروه قرآن و حدیث، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

چکیده

مسئله اعجاز قرآن یکی از مهم‌ترین مباحث در علوم قرآنی و کلام اسلامی است که همواره جایگاه محوری در اثبات نبوت پیامبر اسلام داشته است. با این حال، آنچه اهمیت اساسی دارد، چگونگی درک و تبیین این اعجاز در سنت تفسیری مسلمانان است. اعجاز به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین مسائل کلامی و قرآنی، نه تنها از منظر زبانی و بلاغی، بلکه از حیث معرفتی، فلسفی و تفسیری مورد توجه دو مفسر بزرگ اسلام، امام فخر رازی و مفسر اندیشمند اهل سنت و علامه طباطبایی از دانشمندان و مفسران بزرگ تشیع، قرار گرفته است. پژوهش حاضر به بررسی بر مبنای روش توصیفی – تحلیلی، تطبیقی روش تفسیری فخر رازی و طباطبایی، با تمرکز بر روش‌شناسی آنان در تبیین اعجاز قرآن کریم می‌پردازد. این مقایسه، با تمرکز بر منطق روش تفسیری، مبانی معرفتی، و نحوه مواجهه با مفهوم اعجاز صورت گرفته است. هدف اصلی، استخراج نظام فکری و تفسیری هر مفسر در باب اعجاز و بررسی تأثیر نگرش‌های کلامی، فلسفی و تفسیری بر تبیین اعجاز در آثار ایشان است. از یافته‌های پژوهش می‌توان به این اشاره کرد که فخر رازی، در تفسیر کبیر خود با رویکردی کلام‌محور، اعجاز را از خلال مباحثی چون امکان معارضه، بلاغت، و احاطه علمی بررسی می‌کند. روش وی تحلیلی، استدلالی، و مبتنی بر تعدد اقوال است. در مقابل، علامه طباطبایی، مفسر فیلسوف عصر معاصر و نماینده مکتب عقل‌گرایی شیعی، در تفسیر المیزان، ضمن تبیین وجه اعجاز، توجه خاصی به ساختار باطنی و پیوستگی مفهومی آیات دارد و اعجاز را نه فقط در سطح بیان و لفظ، بلکه در سطح معنا، هدایت و نظام فکری قرآن دنبال می‌کند. همچنین علامه طباطبایی بیش از آن که در قالب مفاهیم کلامی محض باقی بماند، به اعجاز به‌مثابه نظام معنایی و هدایتی می‌نگرد؛ در حالی که فخر رازی، با رویکردی اقناعی و جدلی، تلاش دارد اعجاز را در چارچوب ادله کلامی اثبات کند.

کلیدواژگان: علامه طباطبایی، فخر رازی، تفسیر قرآن، اعجاز قرآن، روش‌شناسی تفسیر

شیوه استناددهی: عباسی، محرم، برهانی فر، محمدحسن، و اکبری دستک، فیض‌الله. (۱۴۰۵). مقایسه روش تفسیری علامه طباطبایی و امام فخر رازی با محوریت اعجاز قرآن. *معرفت و بصیرت اسلامی*, ۴(۳), ۱-۱۳.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۳ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۹ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۱۳ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۵

مقدمه

در میان مفسران بزرگ اسلامی، امام فخر رازی و علامه طباطبایی، دو نقطه عطف در دو دوره متفاوت به شمار می‌آیند. امام فخر رازی، با تکیه بر روش اشعری و رویکرد استدلالی-کلامی، به ساخت نظامی پیچیده و پرسش‌محور در تفسیر قرآن دست می‌زند. «او، در تبیین اعجاز قرآن، از مباحثی چون امکان معارضه، بلاغت و تحدی بهره می‌گیرد و تلاش دارد با رویکردی کلامی و گاه جدلی، اعجاز را برای منکران اثبات کند.» (Mouaddab, 2011). در مقابل، «علامه طباطبایی که در سنت تفسیری عقل‌گرای شیعه و در افق فلسفی معاصر تربیت یافته، در تفسیر المیزان، اعجاز را از چشم‌اندازی وسیع‌تر و با محوریت نظام معنایی و هدایتی قرآن تحلیل می‌کند.» (Alavi Mehr, 2002)؛ برای او، اعجاز صرفاً در سجع و فصاحت نیست، بلکه در «نظام توحیدی» و هماهنگی مفهومی قرآن نیز نهفته است.

پژوهش حاضر بر این فرض مبتنی است که اختلاف روش‌های تفسیری این دو مفسر، ریشه در تفاوت‌های معرفت‌شناختی، جهان‌بینی کلامی، و اهداف تفسیری آنان دارد. فخر رازی اعجاز را در چارچوب اثبات نبوت از طریق معارضه‌ناپذیری می‌بیند، حال آن‌که علامه طباطبایی در پی تبیین اعجاز از حیث ساختاری، هدایتی و فلسفی است. روش تحقیق، تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر مطالعه تطبیقی است. ابزار کار، تحلیل گزینش‌شده نصوص تفسیری در آثار اصلی دو مفسر با تکیه بر مقاطع مرتبط با اعجاز است.

پژوهش حاضر نخستین مطالعه تطبیقی است که به‌طور همزمان جریان تفسیری اشعری/کلامی (فخر رازی) و شیعی/فلسفی (طباطبایی) را در مواجهه با مفهوم اعجاز قرآن بررسی می‌کند و تغییر و تحول در سنت تفسیری اسلامی را از رویکرد استدلالی-جدلی به تلقی معنوی-هدایتی نشان می‌دهد.

بررسی تطبیقی روش تفسیری طباطبایی و فخر رازی با

محوریت اعجاز قرآن

در گستره علوم اسلامی، موضوع اعجاز قرآن جایگاه ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که قرن‌هاست در کانون توجه متکلمان، مفسران، فلاسفه و حتی اهل بلاغت و زبان قرار گرفته است. «اعجاز به‌عنوان مفهومی چندوجهی، ابعادی فراتر از صرف شگفتی دارد و در بطن خود حامل پیام‌هایی معرفتی، الهیاتی و زبانی است.» (Kermani, 1985) در میان دانشمندان مسلمان، مفسران بزرگی چون فخر رازی و علامه طباطبایی کوشیده‌اند تا از منظری تخصصی و نظام‌مند، چستی و چگونگی این اعجاز را مورد بررسی قرار دهند. درک دقیق از روش‌های تفسیری این دو متفکر نه تنها به فهم عمیق‌تر قرآن کریم کمک می‌کند، بلکه مسیرهای متفاوت اندیشه‌ورزی در سنت اسلامی را نیز به نمایش می‌گذارد.

روش تفسیری فخر رازی در تبیین اعجاز قرآن

اثبات اعجاز قرآن از نظر فخر رازی از دو طریق حصری ممکن است: ۱- نخست مقایسه قرآن با دیگر کتاب‌ها و خطبه‌ها، که در آن صورت قرآن یا مساوی با سایر کلام فصحاء است و یا زائد بر آنها و دارای برتری است و در صورت برتری، یا برتری به حدی نیست که خارق عادت باشد و یا برتری در حدی است که خارق عادت و نقض عادت می‌کند.

شکل اول یعنی تساوی قرآن با کلام سایر فصحاء و شکل دوم، یعنی برتری به حدی که خارق عادت نیست، هر دو در مورد قرآن، به هنگام مقایسه آن با دیگر کلام‌ها، نادرست می‌باشد، پس می‌باید شکل سوم، صحیح باشد و زیرا شکل دیگری متصور نیست (Fakhr al-Razi, 1999).

فخر رازی معتقد است که قول اول و دوم از آن جهت باطل و نادرست است که «اگر قرآن مساوی کلام فصحاء یا کمی برتر بود، ولی در حد خارق عادت نبود، پس می‌بایست در مقام معارضه و تحدی، عرب‌ها به مانند آن را بیاورند.» (Hojjati, 2007). خواه

به صورت گروهی یا انفرادی، خواه چند سوره یا یک سوره، در حالی که چنین امری در تاریخ واقع نشده است.

ضمن آن عرب‌ها در شناخت لغت و اطلاع بر قوانین فصاحت و بلاغت، سرآمد روزگار خود و بر این کار انگیزه نیز داشتند و وقتی نیاوردند، عجز آنها روشن می‌گردد و ثابت می‌شود که قرآن کلام برتر و در حدّ خارق عادت بوده است (Babaei, 2012). از این روی «قرآن همانند کلام آنها نبوده و تفاوت بین آن و کلام فصیح بسیار بوده است، به حدّی که اساساً مقایسه قرآن با دیگر کلام‌های فصحاء صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا برتری قرآن کاملاً محسوس می‌باشد.» (Fakhr al-Razi, 2001).

فخر رازی، طریق دوم را نیز در اثبات اعجاز صاحتی و بلاغتی قرآن، از طریق حصر چنین بیان می‌نماید که شأن قرآن از دو شکل خارج نیست، یا در اوج فصاحت و در حدّ معجزه است و یا چنین نیست. اگر شکل اول باشد، روشن است «که اعجاز قرآن ثابت شده است و اگر شکل دوم باشد، یعنی قرآن در اوج فصاحت نبوده است، پس می‌باید معارضه و مانندآوری آن ممکن باشد، ولی عدم معارضه و نیاوردن به مانند قرآن، با توجه به اینکه بر فرض مذکور، معارضه ممکن بوده و انگیزه هم بر آن وجود داشته است، خود معجزه و امری خارق عادت است.» (Rahimi, 2004).

وی، طریق دوم را یعنی حصر از راه اوج فصاحتی را مناسب‌تر می‌داند و معتقد است که «در هنگام مقایسه قرآن با دیگر کتب و خطبه‌ها و... برتری فصاحت و بلاغت قرآن کریم مورد قبول می‌باشد، زیرا فصاحت عرب در حدّ امور عادی و لکن فصاحت قرآن در حدّ اعلی و در نهایت آن است.» (Fakhr al-Razi, 1990). قابل ذکر است که طریق دوم یعنی اینکه قرآن یا در اوج فصاحت است یا نیست و اگر نیست پس عدم اتیان خود امری خارق العاده است، این شکل با قول به صرفه سازگاری دارد که امروزه مقبولیت عامه ندارد و شاید طریق اول سازگارتر باشد.

امام فخر رازی در ترسیم و تبیین اوج اعجاز فصاحتی قرآن، بیان می‌دارد که در قرآن ویژگی‌هایی وجود دارد که اقتضای اولیّه آن این

بوده است که موجب کاستی و نقصان در اعجاز فصاحتی آن شود، اما با توجه به آن ویژگی‌ها، باز قرآن در اوج فصاحت و بلاغت است (Fakhr al-Razi, 1999).

فخر رازی، در تفسیر کبیر، قرآن را نه فقط به مثابه متنی مقدس، بلکه به منزله میدان آزمون برای اثبات صدق نبوت پیامبر و بطلان شبهات مخالفان می‌نگرد. (Shaker, 1997) در این میان، اعجاز قرآن نقش کلیدی در دستگاه فکری او ایفا می‌کند، چرا که برای فخر رازی، اعجاز، گره‌گاه تعامل عقل و وحی است و از خلال تحلیل آن می‌توان به فهم عمیق‌تری از رابطه انسان با خداوند رسید.

روش تفسیری امام فخر رازی در تبیین اعجاز قرآن را می‌توان در چهار محور اصلی زیر بررسی کرد. در هر بخش تلاش شده تا مطالب متن فوق، به صورت منسجم و تحلیلی ارائه گردد:

۱. تبیین مفهوم اعجاز و تحلیل دیدگاه صرفه: فخر رازی اعجاز قرآن را به معنای «ناتوان‌سازی دیگران» می‌داند، نه از راه سلب ابزار قدرت از آنان، بلکه از راه ارتقای قرآن به درجه‌ای از فصاحت و بلاغت که دست‌یافتنی نیست. در این نگاه، «بشر ذاتاً توان ساختن متنی در حد قرآن را دارد، اما خداوند آن‌ها را به صورت تکوینی از اقدام به این کار منصرف کرده است» (Fakhr al-Razi, 1999). این دیدگاه به نظریه "صرفه" شهرت دارد؛ یعنی صرف نظر دادن از معارضه، نه ناتوانی واقعی در قدرت ذاتی.

با این حال، این «تحلیل فخر رازی با ظاهر آیات تحدّی، که ناظر به عجز ذاتی بشر از آوردن مثل قرآن هستند، همخوانی ندارد.» (Ali Mohammadi et al., 2021). آیات تحدّی بر این تأکید دارند که بشر اساساً قادر به آوردن مثل قرآن -یک سوره- نیست. چنین تفسیری، با باور عموم مسلمانان نیز هماهنگ است، زیرا ایشان قرآن را فراتر از توان بشری و متنی در حد اعجاز می‌دانند.

۲. تحلیل ساختار معجزه از دیدگاه فخر رازی: فخر رازی برای معجزه، تعریفی ساختاری و چهار بُعدی ارائه می‌دهد:

«امر: برای تمایز بین امور عادی و غیرعادی.

خارق عادت: برای مشخص ساختن تمایز ادعا کننده نبوت از دیگران.

مقرون به تحدی: تا صداقت مدعی مشخص شود.

عدم معارضه: برای جداسازی معجزه از سحر و شعبده. (Fakhr al-Razi, 2001).

بر پایه این تعریف، قرآن نیز از چنین ویژگی‌هایی برخوردار است و در نتیجه، از نظر او معجزه‌ای کامل محسوب می‌شود. به‌ویژه تأکید بر «عدم معارضه» نقطه ثقل استدلال اوست؛ چرا که «عرب‌های فصیح و زبان‌دان، با وجود انگیزه و توان زبانی، در مقام مقابله با قرآن ناکام مانده‌اند.» (Rezaei Esfahani, 2003).

۳. اعجاز فصاحت و بلاغت قرآن در مقایسه با کلام بشری: «فخر رازی اعجاز قرآن را از منظر «فصاحت و بلاغت» تحلیل کرده و با قیاس میان قرآن و سخنان فصحای عرب، سه حالت متصور می‌داند: قرآن در حد سخن فصحا است.

قرآن کمی بالاتر از سخن فصحا است، اما نه در حد خارق‌العاده. قرآن بسیار برتر و فراتر از سخن فصحا و در حد معجزه است.» (Fallah Pour, 2014).

او دو حالت اول را رد می‌کند، زیرا اگر قرآن فقط در حد یا اندکی بالاتر از کلام فصحا بود، عرب‌های جاه‌طلب و دشمن اسلام، باید می‌توانستند همانند آن را بیاورند. اما این اتفاق نیفتاده و تاریخ نیز شهادی بر این ناتوانی است. نتیجه اینکه: قرآن نه تنها فصیح‌تر، بلکه در اوج فصاحت است، تا جایی که حتی مقایسه آن با سخنان دیگران هم ناصحیح می‌نماید.

۴. تحلیل پارادوکسی فصاحت قرآن در شرایط خاص: نکته‌ای ابتکاری و دقیق در تحلیل فخر رازی آن است که به برخی ویژگی‌های ظاهری قرآن اشاره می‌کند که معمولاً موجب کاستی در فصاحت می‌شوند، ولی در قرآن چنین نیست. او می‌گوید:

«قرآن از توصیف صحنه‌های حسی و مشاهداتی (مثل توصیف شتر و جنگ و...) دوری جسته است، برخلاف سنت فصحای عرب. قرآن به صداقت و پرهیز از مبالغه پایبند است، در حالی که در سخن فصحا،

زیبایی کلام گاه با دروغ و خیال‌پردازی آمیخته است.» (Fakhr al-Razi, 1999).

بر پایه این نکات، «فخر رازی استدلال می‌کند که حتی با وجود این محدودیت‌ها که می‌توانند از منظر معمول موجب کاهش فصاحت شوند، قرآن در اوج بلاغت است.» (Fallah Pour, 2014). این خود شهادی دیگر بر اعجاز زبانی و بی‌مانندی قرآن است. زیرا اگر کلامی با چنین محدودیت‌هایی همچنان برتر از دیگر سخنان باشد، اعجاز آن روشن‌تر می‌گردد.

در مجموع، روش تفسیری امام فخر رازی در تبیین اعجاز قرآن، تلفیقی از تحلیل فلسفی، قیاسی و تجربی است که با دقت زبانی و تاریخی همراه است. او با نگاه انتقادی و در عین حال باورمند به وحی، در پی آن است که هم حقیقت اعجاز قرآن را تبیین کند و هم مسیرهایی برای درک علمی‌تر آن فراهم آورد.

روش تفسیری علامه طباطبایی در تبیین اعجاز قرآن

مسئله اعجاز قرآن ارتباط نزدیکی با اثبات نبوت دارد و از مباحث مهم در حوزه علوم قرآنی به شمار می‌رود. در طول تاریخ، علما و دانشمندان بسیاری درباره آن قلم‌فرسایی کرده‌اند. علامه طباطبایی برای تبیین اینکه چه چیزی از قرآن معجزه محسوب می‌شود، می‌گوید:

«قرآن کریم، تنها از راه فصاحت و بلاغت، افراد را به مبارزه دعوت نمی‌کند، بلکه از جهت معنا نیز پیشنهاد معارضه می‌دهد.» (Tabatabaei, 1996).

ایشان با استناد به آیه شریفه:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء، ۸۲)

(آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، در آن اختلافی فراوان از جهت لفظ و معنا می‌یافتند)

به نکته‌ای ظریف اشاره می‌کند که هم بر اعجاز قرآن دلالت دارد و هم بر نبود تضاد و تناقض در آیات آن در طول تاریخ. وی می‌افزاید:

«قرآن کریم از جنبه‌ای دیگر نیز تحدی می‌کند، و آن اینکه این کتاب در طول ۲۳ سال و در شرایطی کاملاً متفاوت، از آسایش و گرفتاری، جنگ و صلح، قدرت و ضعف، به تدریج نازل شده است. اگر از جانب خدا نبود و ساخته بشر بود، بی‌تردید در آن تناقض‌ها و تضادهایی به چشم می‌خورد و حتی ممکن بود بخش‌های پایانی آن از آغازینش پیشرفته‌تر باشد، حال آنکه چنین نیست؛ بلکه آیات مکی و مدنی آن هم‌سطح و هماهنگ‌اند.» (Tabatabaei, 2006).

آیات تحدی در شکل‌های گوناگون آمده‌اند؛ از دعوت به آوردن کل قرآن، تا ده سوره یا حتی یک سوره مشابه، مانند:

«کافران می‌گویند محمد(ص) قرآن را از پیش خود آورده است. بگو اگر راست می‌گویند، شما نیز - با یاری گرفتن از هر کسی جز خدا - ده سوره همانند آن بیاورید» (هود، ۱۳).

علامه طباطبایی می‌فرماید:

«آنچه در آیات تحدی از دشمن خواسته شده، آوردن کلامی همانند قرآن است با تمامی ویژگی‌های آن؛ یعنی کلامی که علاوه بر فصاحت و بلاغت لفظی، صفات معنوی و محتوایی قرآن را نیز دارا باشد» (Tabatabaei, 2008).

ایشان در ادامه می‌افزایند:

«کسانی که با زبان عربی آشنا هستند، تردیدی ندارند که لهجه قرآنی، لهجه‌ای شیوا و شیرین است که حس زیبایی‌شناسی انسان را مبهوت و زبان را از توصیف آن ناتوان می‌سازد. قرآن نه شعر است و نه نثر؛ بلکه سبک خاصی دارد که جذابیتهای فراتر از شعر و روانی‌ای برتر از نثر دارد.» (Tabatabaei, 2013).

علامه تأکید می‌کند:

«تنظیم منسجم و بی‌تناقض آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی، فردی و اجتماعی در قرآن، به‌ویژه از سوی شخصی مانند پیامبر اسلام (ص) که در شرایط بسیار دشواری به سر می‌برد، از توان بشر خارج است» (Tabatabaei, 2006).

علامه طباطبایی موضوع اعجاز قرآن را ذیل آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره بررسی می‌کند. او معتقد است آیات تحدی دلالت بر اعجاز

قرآن دارند و تحدی قرآن عام و فراگیر است؛ یعنی همه وجوه قرآن را در بر می‌گیرد، همان‌گونه که در آیه شریفه آمده است:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...» (اسراء، ۸۸).

علامه در المیزان بیان می‌دارد:

«اگر تحدی قرآن فقط در بلاغت و اسلوب زبانی بود، خطاب آن نباید فراتر از عرب‌زبانان می‌رفت؛ حال آنکه آیه مذکور همه انس و جن را مخاطب قرار داده است. این عمومیت نشان می‌دهد اعجاز قرآن تنها در اسلوب نیست، بلکه در جنبه‌های دیگر نیز هست. اگر چنین نبود، باید تنها گروه خاصی مانند ادیبان عرب، مخاطب قرآن می‌بودند.» (Tabatabaei, 1996).

علامه طباطبایی نتیجه می‌گیرد:

«قرآن هم برای بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین افراد، از جهت زبان معجزه است؛ هم برای حکیمان از نظر حکمت؛ هم برای عالمان از جهت دانش؛ هم برای سیاست‌مداران و قانون‌گذاران؛ و در مجموع برای تمام جهانیان که در شناخت آن دچار حیرت می‌شوند.» (همان)

ایشان مجدداً تأکید می‌کند:

«اعجاز قرآن در همه جهات است و همه انسان‌ها - از عوام و خواص گرفته تا متخصصان و غیرمتخصصان، زن و مرد - می‌توانند به‌اندازه توان خود آن را درک کنند. فطرت انسان، او را به سمت درک فضیلت‌ها رهنمون می‌شود.» (همان)

علامه همچنین می‌نویسد:

«هیچ‌کس جرأت نمی‌کند ادعا کند که کتابی آورده که هدایت‌گر تمام انسان‌هاست و در آن، بدون استثنا، اخبار غیبی از گذشته و آینده و اقوام پیشین و بعدی آمده باشد، آن‌هم بی‌هیچ تخلف و خطایی.» (Tabatabaei, 1996).

او در برابر این پرسش که فایده‌ی تحدی عمومی برای عوام چیست، پاسخ می‌دهد:

«شاید کسی بگوید فقط خواص باید بفهمند قرآن معجزه است و همین کافی است. اما باید گفت که عوام، در برابر دعوت‌های باطل

نیز سریع تسلیم می‌شوند؛ مانند کسانی که به قادیانی یا مسیلمه کذاب گرویدند، با اینکه سخنان آنان بی‌پایه بود. از این رو باید اعجاز قرآن برای همه قابل تشخیص باشد.» (همان)

می‌توان گفت از دید علامه طباطبائی، تحدی قرآن عمومی است، «معجزه بودن آن برای همه انسان‌ها در همه اعصار استمرار دارد، و این معجزه نه بر پایه بینایی و حادثه‌ای بصری، بلکه بر پایه علم و معرفت است؛ از این رو برای هر صاحب دانشی در هر زمانی قابل فهم و قابل دسترسی است.» (Khorramshahi, 1998).

علامه طباطبائی بیان می‌دارد که از جمله وجوه اعجاز قرآن، بلاغت آن است، زیرا عرب آن روز تنها بهره‌ای که از علم و فرهنگ داشت، سخنرانی و بلاغت در آن بود و تاریخ گواه بر آن است که عرب خالص آن دوران، قبل از آنکه زبانش با اقوام دیگر مختلط شود و اصالت خود را از دست بدهد، در زبان به اوج خود رسیده بود (Naseh & Esfandiari, 2016).

و در جزالت نظم و وفای لفظ و رعایت مقام و سهولت منطق، بی‌نظیر بود و بدین جهت قرآن آنها را با شدیدترین شکل، دعوت به همانندآوری در الفاظ قرآن و بلاغت آن نمود و در آیات فراوانی مانند:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود، ۱۳).

«قرآن را به خدا افترا بسته بگو: اگر راست می‌گوئید، ده سوره مانند همین سوره‌های افتراپی بیاورید و از تمام افراد، غیر از خدا کمک بگیرید، اگر راست می‌گویید».

آنها را به مبارزه‌طلبی دعوت کرد، از سوی دیگر، تحدی قرآن، یکبار و دو بار نبوده، تا عرب آن را فراموش کند، بلکه مستمر بود و عرب آن زمان با آن برجستگی‌های زبانی، نتوانست برای تسکین حمیت و غیرت خود، کاری را صورت دهد و ناتوانی و عجز خود را در برابر قرآن اعلام نمود، با توجه به این تحدی که تاکنون ادامه دارد، هنوز کسی نتوانسته کتابی نظیر قرآن را بیاورد، و اگر کسی نیز به میدان آمده، خود را رسوا و مفتضح نموده است (Tabatabaei, 2006).

مانند گفتار مسیلمه کذاب که در مقام معارضه با سوره فیل برآمده و چنین گفته است: «الفیل و ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب و بیل و خرطوم طویل» یعنی: فیل، چه فیلی؟ نمی‌دانی چه فیلی؟ دارای دم زمختی و خرطوم طولیلی.

«در باب فصاحت و بلاغت کلام سه جهت در کنار هم لازم است که ممکن است هر سه جهت از آنها در کلامی جمع گردد و کلام، فصیح شود و نیز ممکن است برخی از آنها حاصل نشود و کلام به رتبه فصاحت نرسد که آنها چنین است:

۱- احاطه به لغات: که ممکن است برای برخی افراد، تمامی لغات یک زبان شناخته شده باشد، گرچه ممکن است نتواند از آنها استفاده کند.

۲- قدرت بیان: که همان مهارت در سخنوری است، یعنی: فردی خوب می‌تواند سخن بگوید، گرچه ممکن است، حرفی خوب برای گفتن نداشته باشد و از معارف بی‌خبر است و بدین جهت، سخن او، چه بسا جاذب نباشد.

۳- قدرت فکر و لطافت ذوق: که موجب می‌شود اگر شخص، از معارف بلندی برخوردار است، آنها را در قالبی زیبا ترسیم نماید و بسا که از لطافت ذوق برخوردار است، ولی چون از مطالب و معارف ارزشمندی برخوردار نیست، باز کام او جاذب نیست. (Tabatabaei, 2006).

علامه طباطبائی می‌گوید: آنچه که مربوط به قریحه انسان است، همان مرحله اول است ولی زیباشناسی کلام، لطافت ذوق و قدرت بیان، چنین نیست که به صورت کامل در توان انسان باشد و ربطی به قریحه وی ندارد، بلکه مراحل بالاتری است که بسا در برخی از مراحل، انسان از آن عاجز است و ممکن است کلماتی ساخته شود که ذهن انسان صرف اینکه واژه‌ها، و زبان‌ها ساخته قریحه آدمی است، باعث نمی‌شود که ساختن کلام معجزه‌آسا از آنها محال باشد بلکه ممکن است از همان کلمات، عباراتی معجزه‌آسا خلق شود که از توان انسان هم خارج است.

علامه تأکید می‌کند که بلاغت کامل، متکی به ذهن لطیف و آگاه است که تحقق آن برای همگان مقدور نیست و بخشی از آن به الفاظ و بخشی از آن به معانی برمی‌گردد و هر کس از معانی لطیف‌تری برخوردار باشد می‌تواند الفاظ و معانی لطیفی در قالب‌های معجزه‌آسا، گرچه در یک موضوع و قصه واحد، ارائه نماید و چنین کاری در اختیار خداست. بی‌شک، بلاغتی که معجزه‌آسا است، تنها بر محور الفاظ نبود، تا اینکه گفته شود، عالی‌ترین ترکیب‌های لفظ یک ترکیب بیش نیست، بلکه مربوط به الفاظ و معانی رسا و کاملی بود که می‌توانست یک موضوع را با جهت حضرت علامه طباطبائی در پایان تأکید می‌کند.

بلاغتی که معجزه است، تنها دایره‌مدار الفاظ نیست تا گفته شود، انسان که خود واضح لغت است، چگونه نمی‌تواند بلیغ‌ترین کلام‌ها را بیاورد؟ یا اینکه گفته شود، رساترین ترکیب‌های مقصور، ترکیب واحد است و چگونه ممکن است از معنای واحد، ترکیب‌های متعددی معجزه‌گونه فراهم شود؟ بلکه (باید گفت) مدار در بلاغت، معنایی است که دربرگیرنده تمامی معانی ذهنی و جهات خارجی است.

بررسی تطبیقی روش تفسیری فخر رازی و علامه طباطبائی در تبیین اعجاز قرآن

فخر رازی و علامه طباطبائی، اعجاز قرآن را نه تنها امری قطعی و غیرقابل انکار می‌دانند، بلکه آن را به عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل اثبات نبوت پیامبر اسلام (ص) در نظر می‌گیرند. هر دو مفسر بر این باورند که قرآن یک کتاب الهی است که بشر از آوردن نظیری برای آن عاجز است و این ویژگی، بخش جدایی‌ناپذیر از اصل اعجاز قرآن به شمار می‌رود. این باور مشترک مبنای اصلی تفسیر و تحلیل آن‌ها در مواجهه با آیاتی است که به تحدی (دعوت به آوردن مانند قرآن) اشاره دارند. آیاتی همچون آیه ۸۸ سوره اسراء، که به‌طور خاص به‌عنوان پایه‌ای برای درک اعجاز قرآن در تفاسیر این دو مفسر مورد توجه قرار گرفته است، بیانگر این است که هیچ موجودی، حتی با حمایت دیگران، قادر به تولید مثل قرآن نخواهد بود:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء: ۸۸)

(بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست، هر چند که پشتیبان یکدیگر باشند).

فخر رازی، در تفسیر خود، این آیه را به‌طور خاص نشانه‌ای از اعجاز زبانی قرآن می‌داند. او به نظم بی‌نظیر و بلاغت خاص قرآن اشاره کرده و می‌گوید که قرآن در سطحی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که هیچ کس قادر به تولید نظیر آن نخواهد بود. از نظر او، این اعجاز تنها در چارچوب زبان و ساختار زبانی قرآن قابل مشاهده است. در مقابل، علامه طباطبائی فراتر از جنبه‌های زبانی، این آیه را به‌عنوان شاهی بر اعجاز جامع قرآن در معنا، محتوا، غیب‌گویی، و قوانین آن می‌بیند. برای علامه طباطبائی، اعجاز قرآن تنها محدود به جنبه‌های زبانی نیست، بلکه این اعجاز در یک نظام معنایی و ساختاری نهفته است که به همه جنبه‌های زندگی بشری، از جمله هدایت اخلاقی و فلسفی، مرتبط است.

وجه مشترک دیگری که بین این دو مفسر وجود دارد، پذیرش جامعیت اعجاز قرآن است. فخر رازی علاوه بر تأکید بر فصاحت و بلاغت، به جنبه‌های علمی، فلسفی و اخلاقی قرآن نیز اشاره می‌کند و اعجاز قرآن را در تمامی ابعاد آن، از جمله از منظر علم و فلسفه، می‌بیند. او معتقد است که قرآن در هر زمینه‌ای که بشر قادر به تحلیل آن باشد، اعجاز دارد و هیچ بشری نمی‌تواند نظیر آن را بیاورد. علامه طباطبائی نیز با تأکید بر جامعیت اعجاز قرآن، قرآن را نه تنها معجزه‌ای از لحاظ ادبی، بلکه معجزه‌ای از لحاظ ساختاری، محتوایی، و تاریخی می‌داند. او بر این باور است که اعجاز قرآن در تمامی عرصه‌های زندگی بشری — اعم از اخلاقی، اجتماعی، علمی و فلسفی — قابل مشاهده است و قرآن در تمام ابعاد خود قادر است انسان را به کمال هدایت کند.

هر دو مفسر به پیوستگی تاریخی آیات قرآن و نبود تناقض در آن نیز استناد کرده‌اند. این مسأله در آیه ۸۲ سوره نساء منعکس است:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلْقُرْآنَ ۚ وَكَوْكَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲)

(آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر از غیر خدا بود، در آن اختلاف بسیار می‌یافتند).

در آیه ۸۲ فوق، به‌طور خاص به این نکته اشاره شده که اگر قرآن از غیر خدا بود، در آن تضاد و اختلاف زیادی مشاهده می‌شد. فخر رازی این آیه را به هماهنگی ظاهری و محتوایی آیات قرآن مربوط می‌داند و بر این اساس، قرآن را در مقایسه با کتاب‌های بشری فاقد هرگونه تضاد می‌داند. علامه طباطبایی نیز این هماهنگی را در توجه به استمرار نزول قرآن طی ۲۳ سال تأکید کرده و نشان می‌دهد که در شرایط متغیر تاریخی پیامبر اسلام، قرآن همچنان از یکپارچگی و انسجام بی‌نظیر برخوردار بوده است.

یکی دیگر از شباهت‌های این دو مفسر در تحلیل اعجاز قرآن، توجه به مفهوم «تحدی» است. هر دو مفسر معتقدند که دعوت قرآن به آوردن مانند آن به معنای دعوت به عمومیت است و اختصاص به گروه خاصی ندارد. فخر رازی در این زمینه تأکید دارد که این دعوت شامل همه کسانی است که ادعای علم و ادب دارند و قدرت بیان دارند. علامه طباطبایی اما، این دعوت را به‌طور عام‌تر و جهانی‌تر در نظر می‌گیرد و قرآن را معجزه‌ای برای تمامی انسان‌ها، چه خواص و چه عوام، در تمام اعصار و مکان‌ها می‌داند. او معتقد است که قرآن به گونه‌ای است که هر گروه انسانی، متناسب با ظرفیت خود، از آن بهره‌مند می‌شود و برای هر گروه، معجزه‌ای متناسب با ویژگی‌های آن گروه در قرآن وجود دارد.

با این حال، تفاوت‌های بنیادین در روش تفسیری این دو مفسر در تبیین اعجاز قرآن وجود دارد. اولین تفاوت در رویکرد کلان آن‌ها به تفسیر قرآن است. فخر رازی به‌عنوان یک متکلم اهل کلام، تحلیل‌های خود را عمدتاً بر مبنای منطق، فلسفه و کلام قرار می‌دهد. او از ابزارهای عقلی و استدلالی برای تحلیل اعجاز قرآن استفاده می‌کند و تلاش دارد با استفاده از این ابزارها، شبهات پیرامون قرآن را رد کند. در مقابل، علامه طباطبایی با رویکرد فلسفی و تفسیری

خاص خود، که تفسیر قرآن به قرآن نامیده می‌شود، تلاش دارد تا به ساختار درونی قرآن استناد کند و قرآن را در چارچوب خود تفسیر نماید. این رویکرد به علامه طباطبایی اجازه می‌دهد تا اعجاز قرآن را فراتر از جنبه‌های لفظی و بلاغی، در سطح معنای عمیق‌تر و هدایت‌گری آن جستجو کند.

در خصوص استفاده از علوم عقلی، فخر رازی به‌طور گسترده‌ای از منطق، فلسفه یونانی و علم کلام بهره می‌برد و تحلیل‌های پیچیده‌ای از ارتباط نظام خلقت و آیات اعجازی ارائه می‌دهد. در حالی که علامه طباطبایی، هرچند فیلسوفی برجسته است، در تفسیر خود رویکردی قرآنی-درون‌متنی دارد و به‌جای بیرون‌بردن قرآن به دایره فلسفه‌های بیرونی، تلاش می‌کند تا مفاهیم قرآن را در متن خود قرآن تبیین کند.

از جنبه اجتماعی و تاریخی، علامه طباطبایی قرآن را کتابی زنده و جاری در تاریخ می‌داند که مفاهیم آن به‌طور دائم با شرایط زمانه قابل انطباق است. وی در مواجهه با آیاتی مانند:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء، ۹)

(بی‌تردید این قرآن به راهی که استوارترین راه‌هاست هدایت می‌کند)

تأکید می‌کند که این هدایت در همه‌ی عرصه‌های زندگی انسانی جاری است. اما فخر رازی بیشتر در پی اثبات منطقی حقانیت قرآن است تا به تبیین اجتماعی آن بپردازد.

او معتقد است که قرآن به‌عنوان یک کتاب هدایتی، در تمام عرصه‌های زندگی انسان به‌طور ملموس و مؤثر حضور دارد. اما فخر رازی بیشتر به دنبال اثبات منطقی حقانیت قرآن است و کمتر به تأثیرات اجتماعی و تاریخی آن توجه دارد.

در نهایت، تفاوت در نگاه عرفانی این دو مفسر نیز از دیگر ویژگی‌های بارز تفاسیر آنان است. فخر رازی که بیشتر به تحلیل‌های عقلی و کلامی تمایل دارد، از تفسیرهای باطنی و شهودی پرهیز می‌کند. در حالی که علامه طباطبایی علاوه بر نگاه عقلی، به تفسیر شهودی و عرفانی نیز توجه دارد و در جاهایی نظیر تفسیر آیات نور

یا توحید، رویکردی به فلسفه و عرفان اسلامی می‌گیرد. این تفاوت در نگاه عرفانی، موجب می‌شود که تفسیر علامه طباطبایی علاوه بر جنبه‌های فلسفی، ابعاد معنوی و روحانی قرآن را نیز مورد توجه قرار دهد.

نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش نشان می‌دهند که رویکردهای تفسیری امام فخر رازی و علامه طباطبایی در تبیین اعجاز قرآن از تفاوت‌های عمده‌ای برخوردارند که ریشه در مبانی کلامی و فلسفی آن‌ها دارد. فخر رازی، در تفسیر کبیر خود، اعجاز قرآن را با رویکردی کلامی و جدلی تحلیل می‌کند. او بر اساس نظریه «امکان معارضه»، تأکید دارد که بشر قادر به آوردن نظیر قرآن نیست و این ناتوانی، خود نشانه‌ای از اعجاز قرآن است. او با استفاده از منطق کلامی، سعی در اثبات نبوت پیامبر اسلام دارد و تلاش می‌کند با استدلال‌های منطقی و بیانی، شبهات پیرامون اعجاز قرآن را رد کند. این رویکرد به‌ویژه در مواجهه با منکران قرآن و در فضای مناظرات کلامی اهمیت می‌یابد. در مقابل، علامه طباطبایی، با رویکرد فلسفی خود در تفسیر المیزان، اعجاز قرآن را نه تنها در سطح زبان و بلاغت، بلکه در سطح معنای عمیق‌تر آن جستجو می‌کند. او بر این باور است که اعجاز قرآن در هماهنگی مفهومی و ساختار معنایی آن نهفته است. طباطبایی اعجاز

قرآن را به عنوان یک نظام معنایی و هدایتگر در نظر می‌گیرد که در خدمت هدایت انسان‌ها به سوی کمال انسانی و توحید است. این تفاوت در رویکردها به‌ویژه در نگاه طباطبایی به اعجاز به عنوان «نظام توحیدی» و درک آن به عنوان یک ساختار معنایی است که فراتر از بحث‌های لفظی و بلاغی می‌رود. او اعجاز قرآن را در پیوند با عقل و نقل و در قالب هدایت معنوی می‌بیند.

این تفاوت‌ها به وضوح نشان می‌دهند که هر کدام از این مفسران از مبانی معرفتی و فلسفی متفاوتی برای تبیین اعجاز قرآن استفاده کرده‌اند. فخر رازی با رویکرد تحلیلی و استدلالی، بیشتر به دنبال اثبات حقانیت قرآن در قالب کلامی و زبانی است، در حالی که علامه طباطبایی، با تأکید بر معنای باطنی و فلسفی قرآن، اعجاز را در نظم معنایی و ساختار هدایتگر آن جستجو می‌کند. بنابراین، رویکرد طباطبایی در تبیین اعجاز قرآن، نه تنها در عرصه‌های دینی و علمی، بلکه در مواجهه با شبهات و پرسش‌های معاصر، به‌ویژه در زمینه‌های معنوی و فلسفی، ظرفیت بیشتری برای فهم عمیق‌تر و تطبیق با شرایط مختلف زمانی و مکانی دارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The Qur'an's miraculous nature (*i'jāz al-Qur'ān*) represents one of the most profound and enduring discussions within the domains of Qur'anic sciences and Islamic theology. This concept not only underpins the proof of prophethood but also bridges the linguistic, theological, and epistemological dimensions of revelation. Among the most influential interpreters to have addressed this issue are Imam Fakhr al-Din al-Razi, the preeminent Sunni theologian of the classical period, and Allameh Muhammad Husayn Tabatabaei, the eminent Shi'i philosopher and exegete of the modern era. The interpretive methods of these two figures embody the historical

transformation of Qur'anic exegesis from the dialectical and scholastic mode toward a philosophical and structural understanding of divine discourse. Fakhr al-Razi, embedded in the Ash'arite tradition, situates *i'jāz* within the rational-theological framework that seeks to affirm the Qur'an's divine origin through demonstrable reasoning. His interpretive model rests upon argumentation (*istidlāl*), linguistic analysis, and refutation of opposing claims, emphasizing that the Qur'an's superiority is proven through its inimitable eloquence (*balāghah*) and incapacity of imitation (*mu'āraḍah*) (Mouaddab, 2011). In contrast, Allameh Tabatabaei, shaped by the rationalist Shi'i philosophical school, presents an

interpretation in which *i'jāz* transcends rhetoric and enters the ontological and semantic realms of divine guidance. His *al-Mizān fī Tafsīr al-Qur'ān* frames the Qur'an as a self-interpreting system whose coherence, harmony, and structural unity manifest a metaphysical miracle inseparable from its linguistic form (Alavi Mehr, 2002). The epistemological divergence between the two exegetes thus forms the axis of this comparative analysis, revealing the evolution of hermeneutical thought in Islamic scholarship from formalistic demonstrations to inner-textual and spiritual coherence.

From Fakhr al-Razi's perspective, the miraculous character of the Qur'an lies primarily in its rhetorical perfection and its incapability of human imitation. He constructs his proof upon a triadic logical structure: either the Qur'an equals human speech, slightly surpasses it, or surpasses it to the degree of breaking natural convention. Since the first two propositions are invalid—given that no human has succeeded in producing a comparable text—the third remains as the only logical possibility, establishing the Qur'an as a miracle beyond human capacity (Fakhr al-Razi, 1999; Hojjati, 2007). Fakhr al-Razi further maintains that the Arabs of the Prophet's era, possessing supreme linguistic mastery and motivation to oppose him, failed to reproduce even a single verse of comparable eloquence (Babaei, 2012; Fakhr al-Razi, 2001). This failure, he argues, proves the divine origin of the Qur'an through both linguistic and historical evidence (Rahimi, 2004). His analytical model is deeply theological: *i'jāz* is the locus where human reason encounters divine transcendence. Furthermore, in *al-Tafsīr al-Kabīr*, Fakhr al-Razi dissects the structure of miracles into four essential components—an extraordinary act, its deviation from natural laws, its association with prophetic claim, and the impossibility of opposition—placing the Qur'an at the intersection of all four (Fakhr al-Razi, 2001). This fourfold schema forms the foundation of his logical proof. Beyond rhetoric, Fakhr al-Razi extends *i'jāz* to encompass the intellectual depth of the Qur'an's

content, the precision of its arguments, and the inexhaustibility of its meanings. His view thus situates the Qur'an as the supreme miracle not only of expression but also of rational persuasion (Fallah Pour, 2014; Rezaei Esfahani, 2003). Importantly, he notes that even when the Qur'an employs stylistic features that might seem to reduce eloquence—such as avoiding exaggeration or adhering strictly to truthfulness—its rhetorical power remains unmatched (Fakhr al-Razi, 1999), thereby intensifying the miraculous paradox of its speech. Fakhr al-Razi's hermeneutical approach thus combines linguistic scrutiny with philosophical argumentation, portraying the Qur'an as both the criterion of reason and the confirmation of revelation (Shaker, 1997).

In contrast, Allameh Tabatabaei's hermeneutic stands upon a multidimensional understanding of *i'jāz* that integrates linguistic, semantic, and metaphysical dimensions. He asserts that the Qur'an challenges humanity not merely through its verbal beauty but through its semantic unity, internal consistency, and epistemic depth (Tabatabaei, 1996). Drawing upon the verse “Do they not reflect upon the Qur'an? Had it been from other than God, they would have found within it much contradiction” (Qur'an 4:82), he infers that the absence of contradiction across twenty-three years of revelation, amid drastically changing socio-political circumstances, is itself a miracle (Tabatabaei, 2006). This constancy of message and harmony of structure prove that the Qur'an transcends the temporal and psychological limitations of human authorship. For Tabatabaei, the phenomenon of *tahaddī*—the Qur'an's challenge to produce its likeness—is universal and not confined to Arabs or linguists, because the miracle of the Qur'an encompasses meaning, moral guidance, and divine law. Thus, the challenge to bring forth ten surahs or even one comparable surah (Qur'an 11:13) involves replicating not only eloquence but also ethical coherence and metaphysical truth (Tabatabaei, 2008). He emphasizes that the Qur'an's style, neither poetry nor prose, occupies a unique linguistic form that

simultaneously captivates aesthetic sensibility and reveals divine order (Tabatabaei, 2013). This stylistic singularity mirrors the unity of divine speech, while the harmonious arrangement of doctrinal, ethical, and social teachings—authored by an illiterate Prophet living under hardship—demonstrates a transcendent authorship beyond human cognition (Tabatabaei, 2006). Hence, Tabatabaei's vision of *i'jāz* moves from rhetorical astonishment to spiritual revelation, where the Qur'an's inimitability reflects the divine intellect acting through human language.

Within this framework, Allameh Tabatabaei broadens the notion of miracle to encompass the universality of divine address. He argues that if *i'jāz* were confined to eloquence, its audience would be limited to Arabic literati. Yet, the Qur'an calls upon all humanity and even the jinn, as in "Say: If mankind and jinn gathered to produce the like of this Qur'an, they could not produce the like thereof" (Qur'an 17:88) (Tabatabaei, 1996). This universality confirms that the Qur'an's miraculous essence lies not only in form but also in meaning, wisdom, legislation, and spiritual guidance. For the philosopher-exegete, the Qur'an speaks to every level of intellect: the rhetor perceives its linguistic perfection, the philosopher discerns its logical harmony, and the mystic witnesses its unveiling of divine truth (Khorramshahi, 1998). This multilayered accessibility makes the Qur'an a perpetual miracle for all ages and peoples. Tabatabaei further dissects the anatomy of eloquence into three faculties—mastery of language, expressive skill, and subtle intuition—each of which contributes to human discourse but cannot collectively yield the Qur'an's unique synthesis (Tabatabaei, 2006). He concludes that while humans may master individual aspects of language and intellect, the Qur'an's integration of perfect expression and perfect meaning lies beyond human possibility. This synthesis exemplifies the divine intellect expressed through human words, marking *i'jāz* as both linguistic and ontological in nature. Even when past impostors such as Musaylima attempted imitation, their compositions

exposed their inability to match the Qur'an's harmonious integration of beauty, truth, and coherence (Naseh & Esfandiari, 2016). Thus, for Tabatabaei, *i'jāz al-Qur'ān* functions as a continuous revelation of divine wisdom, ever-renewing across time through comprehension and reflection.

The comparative dimension of this study reveals both shared foundations and divergent hermeneutical orientations between Fakhr al-Razi and Tabatabaei. Both scholars affirm that the Qur'an is the definitive proof of the Prophet's mission, and both accept that its inimitability constitutes an enduring miracle accessible to all. They converge on the view that the Qur'an's structural and semantic harmony, absence of contradiction, and moral comprehensiveness attest to its divine origin. However, their interpretive strategies diverge sharply. Fakhr al-Razi, as a dialectical theologian, privileges rational deduction, rhetorical analysis, and philosophical analogy. His engagement with *i'jāz* is situated within the polemical context of defending revelation against skepticism. Tabatabaei, conversely, applies the principle of "the Qur'an interprets itself" (*tafsīr al-Qur'ān bi-l-Qur'ān*), grounding his argument within the internal textual coherence of revelation. His inquiry extends from linguistic form to ontological meaning, thus transforming *i'jāz* from a proof of prophecy into a system of continuous divine guidance. Fakhr al-Razi's approach may be characterized as external, employing human reason to validate revelation, whereas Tabatabaei's approach is internal, unveiling revelation's rationality from within itself. Furthermore, Fakhr al-Razi's epistemology remains predominantly deductive and disputational, reflecting the scholastic mode of his time, while Tabatabaei's is integrative, blending rationalism, metaphysics, and spirituality. This distinction demonstrates the shift from *kalām*-centered exegesis to philosophical-hermeneutical interpretation in the modern Islamic intellectual tradition.

Both exegetes also share concern for the continuity of the Qur'an's message and the universality of its challenge. Fakhr al-Razi interprets the verse "Do they not reflect upon the Qur'an?" as evidence of its rational coherence and lack of inconsistency, affirming the unity of discourse despite the progressive revelation. Tabatabaei reads the same verse as proof of the Qur'an's organic wholeness—a unity of word and meaning sustained over two decades of revelation in diverse circumstances. For Fakhr al-Razi, this constancy substantiates the Prophet's truthfulness; for Tabatabaei, it signifies the metaphysical integrity of divine guidance. Moreover, both acknowledge that *tahaddī* is not a historical event limited to early Islam but a perpetual invitation to all generations to engage with revelation intellectually. Nevertheless, Fakhr al-Razi's interpretive lens remains argumentative and defensive, while Tabatabaei's is constructive and contemplative. The latter perceives *i'jāz* not as a static miracle but as a dynamic epistemic phenomenon, perpetually manifesting through human reflection on the Qur'an's semantic depth. In essence, Fakhr al-Razi's logic-centered exegesis demonstrates how the Qur'an silences human opposition, while Tabatabaei's meaning-centered approach illustrates how it awakens divine cognition within the human soul.

In conclusion, the comparative examination of Fakhr al-Din al-Razi and Allameh Tabatabaei underscores two complementary yet distinct trajectories in Islamic hermeneutics. Fakhr al-Razi's dialectical rationalism defends the Qur'an's divinity through linguistic and logical proofs, emphasizing its inimitable structure as a decisive miracle of eloquence. Allameh Tabatabaei, on the other hand, redefines *i'jāz* as an ontological and epistemic reality manifest in the harmony, guidance, and coherence of divine speech. Whereas Fakhr al-Razi views the Qur'an as a linguistic challenge aimed at silencing its opponents, Tabatabaei perceives it as an ever-living revelation that perpetually invites humanity toward understanding, wisdom, and moral transformation. Their distinct methods—one argumentative and

scholastic, the other reflective and integrative—together chart the evolution of Qur'anic exegesis from demonstrative theology to metaphysical hermeneutics. The synthesis of their insights reveals that the Qur'an's miraculous nature transcends historical debate: it persists as the eternal dialogue between divine reason and human consciousness, where language becomes the medium of revelation and meaning the manifestation of the divine.

References

- Alavi Mehr, H. (2002). *Exegetical Methods and Trends*. Osveh.
- Ali Mohammadi, A., Baqer, A., & Valavi, S. (2021). How Fakhr al-Razi Utilized the Al-Nazm Theory in Mafatih al-Ghayb; Case Study of Surah Al-An'am. *Journal of Exegesis and Quranic Language Research*, 9(2), 91-103.
- Babaei, A. A. (2012). *A Study of Exegetical Schools and Methods*. Hawzah and University Research Institute.
- Fakhr al-Razi, A. M. i. U. (1990). *Al-Muhassal*. Dar al-Razi.
- Fakhr al-Razi, A. M. i. U. (1999). *Al-Tafsir al-Kabir*. Dar al-Ilm.
- Fakhr al-Razi, A. M. i. U. (2001). *Mafatih al-Ghayb*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Fallah Pour, M. (2014). *The Foundations, Principles, and Exegetical Method of Mulla Sadra*. Bustan-e Ketab.
- Hojjati, M. B. (2007). *A Study in the History of the Holy Quran*. Office for the Publication of Islamic Culture.
- Kermani, M. (1985). *Al-Burhan fi Taujih Mutashabih al-Quran (The Proof in Explaining the Ambiguous of the Quran)*. Dar al-Kutub.
- Khorramshahi, B. (1998). *Encyclopedia of the Quran and Quranic Studies* (Vol. 2 vols.). Doustan; Nahid.
- Mouaddab, S. R. (2011). *Foundations of Quranic Exegesis*. University of Qom Publications.
- Naseh, A. A., & Esfandiari, F. (2016). A Comparative Study of the Theory of Quranic Comprehensiveness from the Perspective of Tafsir al-Mizan. *Comparative Exegesis Research*, 1(2), 33-54.
- Rahimi, M. (2004). *The Method of Quranic Exegesis*. Hawzah and University Research Institute.
- Rezaei Esfahani, M. A. (2003). *Textbook on Exegetical Methods and Trends of the*

- Quran*. Al-Mustafa International University.
- Shaker, M. K. (1997). *Methods of Quranic Interpretation*. Islamic Propagation Office.
- Tabatabaei, S. M. H. (1996). *Tafsir al-Mizan*. Dar al-Fikr.
- Tabatabaei, S. M. H. (2006). *The Quran in Islam*. Bustan-e Ketab.
- Tabatabaei, S. M. H. (2008). *Shia in Islam*. Bustan-e Ketab.
- Tabatabaei, S. M. H. (2013). *The Miraculousness of the Quran*. Allameh Scientific and Intellectual Foundation.